

روش و الگوی نیورت در تبیین فرایند ارتباطی قرآن*

- علی راد^۱
- سیدمحمد موسوی مقدم^۲
- مریم سرخیل^۳

چکیده

رابطه بین قرآن و کتاب مقدس از موضوعات مورد علاقه محققان غربی است. آنجلیکا نیورت در مطالعات قرآنی خود با رویکردی زبان‌شناختی به تبیین این رابطه می‌پردازد. وی با انتقاد از تحقیقاتی که قرآن را کپی عربی انجیل و یا اقتباس از مسیحیت قلمداد کرده‌اند، قرآن را کتابی مقدس و مستقل می‌داند که از سویی توانسته است نقطه اوج کتاب مقدس بودن را به نمایش گذارد و از سوی دیگر، به اهداف الهیاتی خود جامه عمل بپوشاند. نیورت فرایند و چگونگی تخاطب قرآن با مخاطبانش را به شکل شفاهی و به مثابه یک درام بررسی می‌کند. وی قرآن را متنی ارتباطی و در تعامل با مخاطبان می‌داند که

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۱.

۱. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (ali.rad@ut.ac.ir).

۲. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران (sm.mmoqaddam@ut.ac.ir).

۳. دکتری علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران (maryam.sarkhail@yahoo.com).

توانسته به اشکالات و پرسش‌های آن‌ها پاسخ دهد.

محققان در این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی - تحلیلی ابتدا به مرور نظریه نوبورت و نیز نظریه کنش ارتباطی هابرماس پرداخته و سپس کاربردی نظریه هابرماس را توسط نوبورت تبیین نموده‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نوبورت از «نظریه کنش ارتباطی» یورگن هابرماس بهره برده است. نوبورت در بررسی در زمانی و سوره‌نگر خود برای تبیین یگانگی و استقلال قرآن در برخی موارد دچار خلط با رویکرد مسیحی شده است.

واژگان کلیدی: نوبورت، هابرماس، فرایند ارتباطی، قرآن، ادبی، بینامتنیت،

بستر تاریخی.

مقدمه

مطالعات قرآنی محققان غربی در دهه‌های اخیر به حوزه‌ای میان‌رشته‌ای تبدیل شده که با رویکردهای زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی همراه بوده است. آنجلیکا نوبورت به دنبال تبیین جایگاه و هویت مستقل قرآن و شناساندن پویایی آن در مواجهه با متون دیگر از طریق کاربردی رویکرد ادبی و جامعه‌شناختی است. وی با تحلیل‌های شکلی و محتوایی و بررسی رابطه متن با بستر تاریخی و همچنین بینامتنیت‌های متن با متون پیشین، قرآن را متنی پویا و مستقل و نه وابسته معرفی می‌کند. وی نحوه شکل‌گیری هویت و جامعه اسلامی را از طریق بررسی فرایند ارتباطی قرآن^۱ و بر مبنای الگوهای «نظریه کنش ارتباطی» هابرماس^۲ بررسی می‌کند.

«نظریه کنش ارتباطی» مهم‌ترین نظریه یورگن هابرماس یکی از متفکران و فیلسوفان بزرگ آلمانی است. این نظریه برای اولین بار در کتاب دو جلدی او به نام *نظریه کنش ارتباطی* (۱۹۸۱ م.) ارائه شد. هابرماس در کتاب خود چنین تأکید می‌کند:

۱. به عقیده نوبورت باید قرآن را به مثابه متنی که در تعامل و ارتباط با مخاطبانش شکل گرفته است، مطالعه کرد؛ متنی که در این تعامل توانسته است جامعه‌ای با هویت متفاوت از دو دین یهودیت و مسیحیت بنیان گذارد.

2. Jürgen Habermas.

«کنش ارتباطی، نوعی کنش اجتماعی معطوف به حصول تفاهم است»^۱ (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۸۹).

به اعتقاد هابرماس، نحوه ایجاد ارتباط را با بررسی سه الگوی: فرهنگی - اجتماعی، آیینی و داستان‌ها - شخصیت‌ها می‌توان تحلیل کرد. نیورت در بررسی نحوه ایجاد کنش ارتباطی و عملکرد این ارتباط در قرآن، هر سه الگو را مورد توجه قرار داده است. هرچند در مقالاتی مانند: «شکل و ساختار قرآن» نوشته محمدجواد اسکندرلو، «تصاویر و استعارات در آیات آغازین سوره مکی» نوشته ابوالفضل حری و «دو چهره از قرآن؛ قرآن و مصحف» ترجمه مهدی عزتی، به نظرات نیورت اشاره شده است، اما تا کنون پژوهشی که روش، رویکرد و هدف نیورت از مطالعه قرآن را تبیین نموده باشد، انجام نشده و به این پرسش‌ها که: نیورت چگونه به اثبات استقلال و یگانگی قرآن پرداخته است؟ روش وی چه تفاوت‌هایی با هابرماس دارد و با توجه به نقدهایی که به هابرماس وارد شده نیورت چگونه این نقدها را برطرف کرده است؟ پاسخ داده نشده است. پاسخ به این سؤالات، محور پژوهش حاضر می‌باشد.

نوشتار حاضر در صدد است تا به روش متن کاوی در کتب و مقالات نیورت، به تبیین روش و الگوی وی در راستای نمایاندن یگانگی و استقلال قرآن بپردازد.

۱. مدل فرایندی نیورت در اشاعه پیام قرآنی

نیورت قرآن را متنی ارتباطی می‌داند که با در نظر گرفتن دو مؤلفه سوره‌نگر^۲ و درزمانی^۳ می‌توان این فرایند ارتباطی را تحلیل کرد. نظریه ارتباطی بودن قرآن در تعامل

۱. هابرماس کنش اجتماعی را دارای دو حالت می‌داند: کنش معطوف به موفقیت و کنش معطوف به حصول تفاهم. کنش معطوف به تفاهم، همان کنش ارتباطی است که به آن کنش تعاملی یا متقابل و عمل تفاهمی نیز می‌گویند. در این کنش، افراد درگیر نه از طریق حسابگری‌های خودخواهانه، بلکه از طریق کنش‌های تفاهم‌آمیز هماهنگ شده و افراد به هیچ روی در فکر موفقیت خود نبوده، بلکه هدفشان را در شرایطی تعقیب می‌کنند که بتوانند برنامه‌های کنشی‌شان را بر مبنای موفقیت مشترک هماهنگ سازند (برای مطالعه بیشتر درباره نظریه کنش ارتباطی، ر.ک: هابرماس، ۱۳۸۴).
۲. نیورت در مطالعه قرآن، معنا را در بستر سوره بررسی می‌کند.
۳. در رویکرد درزمانی، ارزش معنایی نشانه در طول تاریخ شکل می‌گیرد و به تغییراتی که نشانه‌ها در طول زمان متحمل شده‌اند، توجه می‌شود.

با نحوه تثبیت متن قرآن است. نظریه نیورت در تقابل با دو نظریه شک گرایانه و سنتی است. نظریه شک گرایانه، قرآن را محصولی گردآمده در جامعه تلفیقی متأخر در بین‌النهرین می‌داند و نظریه سنتی، قرآن را محصولی ادبی از دعوت نبوی در مکه و مدینه نیمه نخست قرن هفتم میلادی و متنی از پیش طراحی شده در نظر می‌گیرد. نحوه تعامل نظریه سنتی با قرآن به گونه‌ای است که ارتباط و تعامل شکل یافته در قرآن را آشکار نمی‌سازد و آن را متنی از پیش تعیین شده در نظر می‌گیرد. به عقیده نیورت، دو رویکرد اشتباه دیگر در مواجهه با قرآن، رویکرد «کتابی با پایان بسته» و یا به مثابه «تقلید محض انجیل» است که در هر دوی آن‌ها، قرآن از فرایند خلاقیتی که برای ظهورش پیش گرفته است، جدا می‌شود. رویکرد مورد نظر نیورت، بررسی قرآن به مثابه کتابی است که در طول تاریخ، رشد و ظهور یافته است و قرآن را باید از بحث‌هایی که بعدها در سنت اسلامی ایجاد شدند و همچنین از بینش‌های شک گرایانه غربی رها ساخت و آن را در بستر باستان متأخری که در آن ظهور یافته است، به عنوان بیان بی‌نظیر و نوین در مناظرات الهیاتی قرار داد (Neuwirth, 2015: 165).

رویکرد کلی نیورت در مطالعات قرآنی‌اش، تبیین رابطه بین قرآن و سنت‌های معاصرش است. وی این رابطه را ارتباطی نزدیک می‌داند که زمینه‌ساز بحث‌ها و گفت‌وگوهای بسیاری بوده و دو دیدگاه متضاد را درباره قرآن رقم زده است. دیدگاه نخست که قرآن را سندیت جامعه‌ای دانسته که ایمان توراتی - انجیلی را تصدیق کرده و یکتاپرستی توراتی - انجیلی را توسعه بخشیده است؛ بنابراین تقلیدی صرف نبوده است. دیدگاه دوم که قرآن را متنی متکی بر مضامین کتاب مقدس می‌داند. اما نیورت دیدگاه نخست را در مطالعاتش پی گرفته است. وی قرآن را متنی جامعه‌ساز می‌داند که برای ایجاد جامعه‌ای نوین نازل شد و هدف از نزول آن، تداوم فرهنگ مسیحیت و یهودیت رایج زمانش نبود؛ بنابراین نمی‌توان شباهت‌های قرآن با سایر متون را به مثابه تقلید و کپی بودن قرآن دانست (Id., 2014: xxi). نیورت چگونگی شکل‌گیری این رابطه را از طریق تحلیل‌های شکلی و محتوایی قرآن در بستر تاریخی‌اش و با توجه به بافت سوره تبیین می‌کند. روش نیورت در این گونه از تحلیل، نقد ادبی مبتنی بر نظریه ارتباطی است.

۱-۱. نقد ادبی مبتنی بر نظریه ارتباطی در مقام تحلیل

نقد ادبی به دانش مطالعه متن ادبی گفته می‌شود. وظیفه این دسته از مطالعات، توصیف و تحلیل آثار ادبی است (صفوی، ۱۳۹۵: ۵۲۵). بررسی ادبی قرآن معطوف به این مسئله است که قرآن چه قالب و صورتی و چه زبان و سبک و ساختاری را برای انتقال جهان‌بینی، ارزش‌ها و قوانینش به کار می‌گیرد (قاضی و میر، ۱۳۹۲: ۱۷۷/۱).

در باب ماهیت متن، دو نظریه وجود دارد: ۱. نظریه ساختاری که زبان را مجموعه‌ای از عناصر در نظر می‌گیرد که ارتباط درونی آن‌ها معنا را به وجود می‌آورد. طرفداران این نظریه، متن را صرفاً به عنوان ساختاری خاص از جملات در نظر می‌گیرند. ۲. نظریه ارتباطی که امروزه این دیدگاه مبنای بسیاری از مباحث مربوط به تحلیل متن قرار گرفته است. بر اساس این دیدگاه زبان تنها به سطح ترکیب جملات و تلفظ واژگان مربوط نمی‌شود، بلکه ویژگی مهم آن در کاربردش در سیاقی خاص مشخص می‌شود. به عبارت دیگر، زبان صرفاً نظامی از نشانه‌ها نیست، بلکه فعالیتی ارتباطی است. بنابراین تحلیل ساختار درونی زبان باید بنا بر ارتباطی بودن آن صورت بگیرد. طبق این دیدگاه از لحاظ ارتباطی، وحدت متن با توجه به وظیفه آن مشخص می‌شود و هر متنی وظیفه ارتباطی خاصی را انجام می‌دهد (قائم‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

در الگوی جدیدی از نقد ادبی که روش نقد ادبی نویورت است، گرچه سخن‌سنجی اثر برای تأویل آن کافی است، اما این سنجه را فقط یکی از شرایط لازم برای تبیین متنیت و خوانش‌پذیری متن باید دانست. در راه چنین تبیینی، که به بررسی عوامل متنیت متن پرداخته می‌شود، این عوامل با توجه به شبکه‌ای از روابط بینامتنی‌اش تحلیل می‌شود. بینامتنیت یعنی توجه دادن به این نکته که متن در خلأ متولد نمی‌شود، بلکه هر متن در رابطه با شمار وسیعی از دیگر متون مؤلفان پدید می‌آید (واعظی، ۱۳۹۲: ۱۹۵). نویورت این‌گونه نقد ادبی را تکمیل‌کننده رهیافت تاریخی می‌داند (Neuwirth, 2015: 165). در نقد ادبی متکی بر نظریه ارتباطی هرچند به عوامل درونی و سبکی متن پرداخته می‌شود، اما تحلیل متن در پرتو بررسی‌های بینامتنی باید صورت گیرد.

رویکرد نویورت در کاربست نقد ادبی، تحلیل ویژگی‌ها و راهبردهای قرآن در دستیابی به اهداف الهیاتی‌اش در بستر تاریخ نزولش می‌باشد، رویکردی که تنها با

استفاده از نقد ادبی ساختارگرا محقق نمی‌شود؛ چرا که ساختارگرایی متن را از بافت تاریخی آن جدا می‌کند و آن را در نظام بسته روابط بین اجزای متن مورد بررسی قرار می‌دهد (چندلر، ۱۳۹۷: ۳۰۱). به عقیده نویورت، ما نه فقط باید به این مطلب که چگونه نشانه‌ها دلالت می‌کنند، توجه کنیم (نگاه ساختاری)، بلکه باید به این نکته که چرا نشانه‌ها دلالت می‌کنند نیز عنایت داشته باشیم (نگاه جامعه‌شناختی) ساختارها علت امر دلالت نیستند. روابط میان دال و مدلول‌ها به طور هستی‌شناختی اختیاری است، اما به طور جامعه‌شناختی این طور نیست. نویورت با قرار دادن ساختارها در بستر و بافت تاریخی و توجه به نقش و کارکرد آن‌ها، ساختارگرایی را از نگاه بسته درون‌متنی رها می‌کند و می‌کوشد کارکرد و هدف از کاربست آن ساختار را تبیین کند (Neuwirth, 2014: xxv).

در واقع، ساختارگرایی به شیوه هم‌زمانی تمایل دارد و همچنین تغییرات پویا در اسطوره‌های فرهنگی را که هم مربوط به صورت است و هم از آن کمک می‌گیرد، مورد توجه قرار نمی‌دهد (چندلر، ۱۳۹۷: ۳۰۲-۳۰۳). بررسی ادبی قرآن، آن هم به شیوه‌ای دقیق، رویکرد نویورت در مطالعه قرآن است. وی برای اتصال مجدد متن به گیرندگان اولیه‌اش، نقد ادبی را حیاتی می‌داند. در بررسی ادبی قرآن، سؤالاتی را مطرح می‌کند: شکل رسمی قرآن چه چیزهایی را درباره نوع ادبی‌اش اظهار می‌کند و این شکل رسمی چه چیزهایی را درباره اهداف اجتماعی‌اش از خلال خطاب‌هایش بیان می‌کند؟ آیا ساختار و شکل قرآن به ما اجازه می‌دهد تا آن را به عنوان تألیفی آگاهانه و متشکل از چیزهای متنوع در نظر بگیریم؟ آیا سنت‌های سابقاً متداول توسط نویسنده یا نویسندگانی ناشناس به کار بسته شده‌اند تا قرآن شکل بگیرد؟ (Neuwirth, 2014: xxi).

به عقیده نویورت، قرآن تنها نسخه‌ای از اعمال و مناسک یک جامعه نیست، بلکه نوعی نمایش است که بین پیامبر ﷺ و مخاطبان مشرک وی رخ داده و آن‌ها را به جامعه‌ای موحد تبدیل کرده است. وی از محققانی که قرآن را متنی قابل پیش‌بینی و گزارشی حاوی ۱۱۴ سوره نامرتب می‌دانند، انتقاد می‌کند. در واقع، این محققان تمایل دارند متن را این گونه در نظر بگیرند که کم و بیش پیش‌بینی شده و گزارشی بعد از یک واقعه^۱ است

1. Post eventum.

(Ibid.); متنی که فرایند ارتباطی آن نادیده گرفته شده و در شکل گزارشی از سوی یک فرد ارائه می‌شود، تغییرات و فرایند شکل‌گیری آن در بستر جامعه مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. به عقیده نویورت، محققان تجدیدنظرطلب دو اشکال عمده در روش داشته‌اند: نخست اینکه متن را مانند یک گزارش دانسته‌اند و خطای بعدی‌شان این بوده است که بافت متن را با بافت ساخته خودشان جایگزین کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که قرآن تنها در پرتو تفسیر مسیحی به درستی قابل فهم است (Id., 2016: 201). رویکرد نویورت در تبیین فرایند ارتباطی قرآن، در بستر تاریخی باستان متأخر و از طریق کاربست دو مؤلفه سوره‌نگر و درزمانی است.

۲-۱. باستان متأخر

اصطلاح کلیدی نویورت در تبیین بافت تاریخی قرآن، عهد باستان متأخر است؛ عهدی که در آن، قرآن به مثابه متنی که حاوی مناظره‌ها، پرسش و پاسخ‌ها و گفتگوهاست، به وقوع پیوسته است. بدین رو، شرط اصلی و اساسی در فهم قرآن، بررسی دقیق دوره باستان متأخر و آشنایی با مجموعه‌های تفسیری، متون و فرهنگ آن دوره است تا بتوان تصویر واضحی از سؤال‌ها، دغدغه‌ها، تصورات و پیش‌فرض‌های ذهنی آن‌ها برای خوانندگان قرآن مشخص کرد؛ به گونه‌ای که قرآن در پرتو آگاهی از بافت فرهنگی و اجتماعی آن دوران روشن گردد. نویورت ادعا می‌کند که ظهور مسیحیان، یهودیان و سنت‌های اسلامی در یک فضای معرفتی به نام باستان متأخر رخ داده است و از این رو برای شناخت قرآن باید فضای تاریخی باستان متأخر یعنی بافت تاریخی دوران نزول را شناخت (Id., 2015: 169).

امروزه اصطلاح باستان متأخر غالباً به عصر و دوره پس از دوران باستان اشاره دارد؛ یعنی دوره‌ای که در آن، دو دین یهودیت و مسیحیت گسترش یافت و موجبات توزیع قدرت جدید را فراهم آورد. نویورت عهد باستان متأخر را مفهومی صرفاً معرفت‌شناختی می‌داند؛ فضای معرفتی‌ای که در آن، گروه‌های بسیاری متعهد به تفسیر دوباره متن‌های متنوع ارث برده شده از دوره باستان، اعم از کتاب مقدس عبری، اشعار مشرکان و فلسفه بودند. به عقیده نویورت، با تأکید بر این دوره تاریخی می‌توان از مطالعات قرآنی

قرن نوزدهم فاصله گرفت؛ چرا که این متون قرآن را متنی منفعل دانسته‌اند. اما با توجه به نقش قرآن در دوران باستان متأخر، می‌توان از قرآن به عنوان یک بازیگر خلاق و مهم در دوره باستان متأخر نام برد (Ibid.: 172).

به عقیده نوبورت، بررسی ساختارهای ادبی در بستر تاریخی شکل‌گیری قرآن می‌تواند ما را به شناخت بیشتر از قرآن رهنمون سازد؛ چرا که دانش ما نسبت به محیط دینی - تاریخی، شرایط سیاسی و اجتماعی ظهور متن اخیراً توسعه یافته است. به علاوه، رویکردهای نویدبخش برای مطالعه شکلی قرآن نیز رشد کرده‌اند. بنابراین باید خوانش جدیدی از قرآن را که هم بر مبنای شرایط ظهور متن و هم بر طبق بررسی‌های شکلی و تأثیرهای عملکردی آن باشد، پی گرفت. این خوانش نوین ما را به شناخت پیچیدگی‌های ادبی و یگانگی و خلاقیت قرآن رهنمون می‌سازد (Id., 2014: xxi).

وی در بررسی سوره‌ها در بافت تاریخی‌شان، به سبک‌ها و انواع ادبی به کاررفته در سوره از منظر ارتباطی و در راستای تحقق هدف سوره می‌نگرد و عملکرد این سبک‌ها را تبیین می‌کند. در تحلیل تشبیه‌ها و سوگندهای به کاررفته در سوره بلد می‌نویسد:

«این سوره با تشبیه "دو بزرگراه" در زندگی، سخن خود را آشکار و ماجرای تقوای عملی را به تدریج مبرهن می‌سازد که ضمن آن نیکوکاری که در اواسط دوره مکی رسم متعارفی بود، به عنوان قوی‌ترین نیروی همبستگی اجتماعی به تصویر کشیده می‌شود».

به بیان نوبورت، دو دسته سوگند این سوره: ﴿لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (قسم به شهر مکه، شهری که محل سکونت و تلویحاً مکانی مقدس بود) قبلاً معرفی شده بود و سوگند به ﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾ (قسم به پدر و فرزندش [یعنی ابراهیم و اسماعیل ذبیح‌الذبیح]) این شهر را به عمل بنا کردن و ایجاد زندگی اجتماعی پیوند می‌دهد و دو گونه کاربردی معنایی را معرفی می‌کند؛ از یکسو، گونه معنایی مقدس و توپوگرافیک شهر (بلد) و از سوی دیگر، گونه معنایی فیزیولوژیک و اجتماعی پدر و فرزند.

آیه ﴿يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا لُبَدًا﴾ تقریباً به طور تحت‌اللفظی مشابه شعر عنتره، پهلوان عرب است که به علاقه شدید به زندگی‌اش می‌بالد و می‌گوید: «فإذا شربت فإني مستهلك مالي»؛ هر گاه مست می‌شوم ثروتم را به باد می‌دهم. این رفتار یکی از خصلت‌های مطلوب عرب باستان بوده، اما از نظر خصلت‌های قرآنی که بر اساس

۱-۲-۱. نقد

نویورت به پیروی از جرجانی، سبک‌های ادبی قرآن را در بستر تاریخی و موقعیت نزول آن‌ها و با توجه به نقش و کارکرد آن‌ها بررسی می‌کند. نظریه جرجانی متکی بر بافت است. اگر الفاظ جدا از بافتشان در نظر گرفته شوند، هیچ کدام از آن‌ها فصاحت ندارند. قدرت بلاغی واژه از روابط و تعامل بین واژه و بافت بلافصلش از یکسو، و بافت موقعیتی گسترده‌ترش از سوی دیگر، نشئت می‌گیرد (جرجانی، ۱۳۶۹: ۳۰۷).

در نظریه جرجانی، بافت گسترده‌تر کلام یعنی بافت موقعیتی و هدفی که کلام بدان منظور ایراد شده است. بافت سوره، ساختار کلام را تعیین می‌کند و بر تمام روابط نحوی عمل کرده و بلاغت و گیرایی‌شان را مشخص می‌نماید. نویورت به پیروی از جرجانی، روش درزمانی یعنی توجه به بافت تاریخی شکل‌گیری متن و نیز توجه به سوره و هدف آن را به عنوان شیوه خود برگزیده است. نقدی که به نویورت و رویکرد ساختارگرایی وی وارد است، عدم توجه به ویژگی‌های واژگانی قرآن است. نویورت در تحلیل ساختارهای ادبی قرآن، به واژگان و الفاظ قرآن و به مواردی نظیر همنشینی و جاننشینی، تقدیم و تأخیرهای واژگان و... نمی‌پردازد. تحلیل‌های نویورت در راستای تحلیل تأثیرهای گفتمانی آن‌ها و نه بیان یگانگی کاربرست واژگانی قرآن است (Neuwirth, 2014: 207). در حالی که جرجانی سعی دارد با بررسی‌های خود، یگانگی و اعجاز قرآن در بیان مطالب را تبیین کند و این موضوع باید با توجه به خاستگاه نویورت تحلیل شود؛ چرا که وی دغدغه تبیین اعجاز بودن قرآن در حوزه وحی لفظی را ندارد. در واقع، این تفاوت در بررسی واژگان قرآن را باید در تفاوت میان وحی لفظی در اسلام و مسیحیت جست. در مسیحیت وحی لفظی همان عقیده‌ای است که بر مبنای آن تفسیر کتاب مقدس را بنا نهاده‌اند. مفهوم وحی لفظی در مسیحیت، تفاوت ریشه‌ای با مفهوم استاتیکی وحی دارد که گروه زیادی به آن معتقدند. وحی لفظی‌ای که مسیحیان در پرتو عقیده‌شان به عیسی مسیح می‌فهمند، همان است که کتاب مقدس را در جایگاه صحیح و مناسب خودش به منزله کلمه مقدس خدا قرار می‌دهد. مسیحیان به

وحی لفظی کتاب مقدس ایمان دارند؛ اما نه به این دلیل که به شخصی دیکته نموده و تمام شده است، بلکه به این دلیل که خدا در همه بخش‌ها و کلمات آن موجود و حاضر است (عزیز، ۱۳۹۲: ۲۵۴).

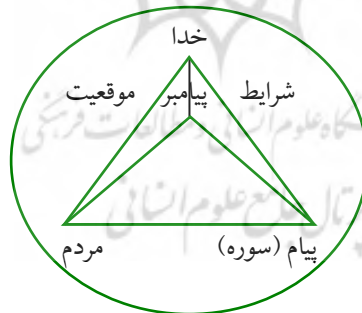
۳-۱. سوره‌نگر

نویورت سوره را واحد اساسی در تفسیر قرآن می‌داند، نه عبارت، آیه یا بند را که دیگران بدون توجه به سیاق متنی‌شان به آن‌ها استناد می‌کنند. به عقیده وی، سوره از آغاز، واحد ابلاغ و دریافت بوده است. واحدهای جزئی‌تر معنایشان را از کارکردهایی می‌گیرند که در سوره به مثابه کل نقش ایفا می‌کنند و تمرکز بر سوره به مثابه کل، نه بر واحدهای جزئی‌تری که از سیاق کلی‌شان جدا شده‌اند، شرط لازم مطالعه ادبی درباره قرآن است. وی می‌نویسد:

«سوره‌ها ابزاری هستند که پیام‌های کامل و جدید را در فرایند ارتباط منتقل می‌کنند. آن‌ها با زمینه و موقعیت درام همخوانی و مطابقت داشته و هر کدام پیشرفت مشخصی را در گفت‌وگو مدنظر دارند» (Neuwirth, 2015: 166).

مدل فرایندی نویورت در اشاعه پیام قرآنی در نمودار زیر به تصویر کشیده شده

است:



به عقیده وی، سوره‌ها واحدهای متنی مجزایی هستند که به عنوان وسیله ارتباطی، پیام مشخصی را منتقل می‌کنند. سوره‌ها تنها علائم پیشرفت در جامعه نیستند، بلکه همچنین بیانگر توسعه‌ای هستند که در زمان ارتباط متنی رخ داده است. این متون در شکل نهایی‌شان بیانگر اجماع و وفاق جامعه هستند که با تکرارشان در زمان پیامبر ﷺ به این وفاق دست یافته‌اند. بنابراین باید این سوره‌ها را به عنوان جلوه‌ای از «رسمی‌سازی

از پایین» (روند شکل‌گیری سوره‌ها در بستر جامعه و در تعامل با بافت تاریخی) در نظر بگیریم (Ibid.).

نویورت سوره را فرایند ارتباطی می‌داند که صرفاً به صورت نسخه‌ای از پیام وجود ندارد، بلکه به شکل ادبی درآمده است - برای نمونه، با نیرویی هنرمندانه به مناظره‌ای در نوع خودش تبدیل شده است -، لذا شایسته مطالعه به عنوان پدیده‌ای ادبی است (Id., 2014: 188).

۱-۳-۱. نقد روش سوره‌نگر نویورت

نویورت ساختار قرآن در ایجاد ارتباط را بر طبق سوره دانسته است و آن‌ها را واحدهای متنی توصیف نموده است که حول یک هسته رشد کرده‌اند و بین آن‌ها بینامتنیت وجود دارد، ولی هر یک غرض و هدفی را دنبال می‌کنند. حال دو سؤال درباره نظر نویورت ایجاد می‌شود که باید بدان‌ها پاسخ گفت: آیا نظر نویورت درباره غرض و هدف داشتن سوره‌های قرآن همان نظری است که در سنت تفسیری ارائه شده است؟ آیا تعریف نویورت از سوره صحیح می‌باشد؟

مبنای نویورت در بیان غرض و هدف برای سوره‌های قرآن، بیانگر نظریه «ساختار هندسی سوره‌های قرآن» است. در نظریه ساختار هندسی سوره‌های قرآن، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است: ۱- تناسب فقط بین آیاتی است که در یک مرحله نازل شده‌اند؛ ۲- آیات همجوار با یکدیگر ارتباط دارند؛ ۳- هر سوره مشتمل بر چند موضوع جداگانه است؛ ۴- هر سوره دارای یک جامعیت واحد است. دیدگاهی که به نظر نویورت نزدیک است، دیدگاه چهارم یعنی در نظر گرفتن غرض واحد برای هر سوره است. برخی مفسران و قرآن پژوهان معتقدند که سوره دارای یک جامعیت واحد است که در انسجام و به هم پیوستگی آیات نقش دارد. برخی از آنان از این حد جامع به عنوان جان و روح سوره یاد کرده‌اند. در این دیدگاه، هر سوره دارای یک هدف اصلی است و محتوای سوره به محورها و مقاصد فرعی قابل تفکیک است که همگی ذیل یک محور اصلی جمع می‌شوند (خامه‌گر، ۱۳۸۶: ۲۴).

اشکالی که به نظریه نویورت وارد است، عقیده وی بر شکل‌گیری این غرض و

هدف طی فرایند ارتباطی است. وی هدف سوره را دلیل گفتمانی می‌داند که سبب شکل‌گیری شکل و محتوای سوره مورد نظر گردیده است. هر چند سوره‌های قرآن در تعامل با مخاطبان و در پاسخ به پرسش‌های آنان نازل شده‌اند، اما تبیین اهداف سوره براساس تغییرات بافت تاریخی و فضای نزول، قرآن را متنی وابسته به بافت تاریخی معرفی می‌کند. نکته حائز اهمیت در رویکرد نویورت، توجه وی به بیان تفاوت‌های قرآن در انعکاس سنت‌ها و مفاهیم و فرهنگ رایج زمانش است که رویکرد وی را از رویکردهای اقتباس و کپی بودن قرآن متمایز کرده است؛ چرا که از منظر وی، قرآن سه گونه با روایات و مفاهیم کتب مقدس پیشین و فرهنگ رایج زمانش برخورد کرده است: تأیید و پذیرش، تصحیح و پیرایش، و انکار و نکوهش (Neuwirth, 2016: 182-185). بنابراین قرآن نمی‌تواند در عین کپی و اقتباسی بودن از کتب مقدس پیشین، آن‌ها را ابطال، رد یا تصحیح کند. هرچند نویورت به روش‌های برخورد قرآن با کتب مقدس پیشین و فرهنگ زمانش اشاره نموده، ولی در مواردی به رویکرد تأثیرپذیری قرآن از کتب پیشین نزدیک شده است. وی ایده وجود نسخه متعالی قرآن در لوح محفوظ را برگرفته از کتاب جشن‌های یهودی^۱ دانسته است (نویورت، ۱۳۹۳: ۲۵۳).

نویورت در مواردی، رویکردی مسیحی به قرآن دارد. میان وحیانی بودن قرآن از دیدگاه مسلمانان و وحیانی بودن کتاب مقدس از دیدگاه مسیحیان، تفاوت وجود دارد. از دید مسلمانان، قرآن به چیزی جز وحی الهی وابسته نیست. قرآن وحی الهی، حقیقی و پیامی با عبارات روشن و کامل و نهایی است. قرآن برای دسترسی به وحی الهی، به چیزی فراتر از خود دعوت نمی‌کند؛ حال آنکه نظر مسیحیان به کتاب مقدس، به گونه‌ای دیگر است. به عقیده آنان، کامل‌ترین وحی نه در کتاب، بلکه در انسان منعکس شده است. مسیحیان باور دارند که مسیح در زندگی و شخص خود، خدا را منکشف می‌سازد و اراده او در مورد بشر را بیان می‌کند. کسانی هم که عهد جدید را نوشته‌اند، در صدد بودند تجربه خویش از عیسی را به دیگران برسانند؛ در نتیجه این گواهی بشری، یکی از پایه‌ها و نهادهای کتاب مقدس مسیحی است (مونتگمری وات، ۱۳۷۳: ۲۸).

۱. کتاب جشن‌ها از جمله کتاب‌های یهودی بوده است که در عصر نزول قرآن، مردم با آن آشنایی داشته‌اند و نقش مهمی را در زندگی دینی و مناسکی یهود بازی می‌کرده است.

به عبارت دیگر، عهد جدید نوشته‌ای است که گفتگوها و تعاملات مسیح به عنوان خدا و مصداق بارز وحی الهی با مردم و جامعه خود را گزارش کرده و این گزارش به واسطه «روح القدس» اعتبار و قدرت یافته است. از عبارات نیورت چنین برمی آید که وحی قرآنی را با وحی و الهام کتاب مقدس خلط کرده است و در مورد قرآن به جامعه و نقش آن، بیش از وحی و خداوند توجه کرده است، گو اینکه تعاملات پیامبر با جامعه سبب شکل گیری وحی قرآنی بوده است. اگرچه بافت تاریخی از عوامل ضروری فهم متن مقدس است، اما نیورت جایگاه ویژه‌ای را به آن اختصاص داده و به بافت تاریخی نزول قرآن بیش از خود قرآن توجه نموده است.

۴-۱. روش در زمانی

نیورت بررسی در زمانی را پیش شرط دشوار روش خود می‌داند؛ چرا که در شکل بافتاری متن، تاریخ متن چندان منعکس نشده است، ضمن اینکه این پیش شرط در مطالعات قرآنی معاصر، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. به نظر نیورت، بحث شرایط و موقعیت یکی از مهم‌ترین مواردی است که باید در مطالعات قرآنی مدنظر قرار گیرد، که از این شرایط تعبیر به بافت موقعیتی قرآن کرده است. به عقیده وی، شرایط و موقعیت نزول آیات قرآن باید در فرایند شکل‌گیری ارتباط قرآنی بررسی شوند و تبیین شرایط سیاسی و اجتماعی که در شکل‌گیری ارتباط در قرآن لحاظ شده، راهی برای درک همه‌جانبه متن است. وی می‌نویسد:

«آیا قرآن متنی است که باید همانند متون کلیسا تنها لایه‌های الهیاتی آن بررسی شود؟ متنی که کاوش در لایه‌های سیاسی و اجتماعی و بافت موقعیتی که در آن توسعه یافته است، سهمی در بررسی‌های متخصصانه‌اش ندارد؟» (Neuwirth, 2016: 182).

۱. Sitz im Leben: این اصطلاح اشاره به رویکرد خاصی ندارد، بلکه بخشی از نقد صوری متن و یک عبارت آلمانی است که تقریباً به «زمان یا محل رویداد» معنا می‌شود و برای بافتی که در آن یک متن یا موضوع رخ داده است، به کار می‌رود و همچنین به کارکرد و هدف از آن متن یا موضوع نیز در آن بافت می‌پردازد. در واقع، این اصطلاح برای اشاره به زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی یک موقعیت معین در یک دوره زمانی مشخص به کار می‌رود. در هنگام مطالعه یک متن یا موضوع یا یک زمینه، این اصطلاح به منظور استنتاج تفسیر بافتاری صحیح باید مدنظر قرار گیرد (<https://en.wikipedia.org/wiki/Sitz_im_Leben>).

هرچند در مطالعات قرآنی، آگاهی نسبت به سنت‌های متعددی که در قرآن منعکس شده‌اند، وجود دارد، اما به این سنت‌ها در ایجاد فهم جدیدی از قرآن توجهی نمی‌شود. نویورت روش در زمانی را روشی قدرتمند می‌داند که می‌تواند در تعیین جایگاه و هویت قرآن ثمربخش باشد. وی می‌نویسد:

«با کاربست روش در زمانی و قرار دادن قرآن در بافت فرهنگی‌اش است که ردّ پاهای مقایسه‌ای ابداعات و نوآوری‌های قرآنی را می‌توان جستجو کرد» (Id., 2015: 172).

قطعاً نزول قرآن با در نظر گرفتن حالت تدریجی نزول، بر مبنای شرایط و موقعیت آن زمان انجام گرفته است و این شرایط و موقعیت در تفسیر و معناسازی انجام گرفته در مورد هر آیه اهمیت بسزایی دارد (بشیر، ۱۳۹۵: ۲۳۸). نویورت بافت تاریخی گسترده‌ای - یعنی شرایط تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر نزول- را در نظر می‌گیرد تا فرایند ارتباطی قرآن را تبیین کند و این موضوع را برای تبیین کارکرد و تأثیرهای گفتمانی بافت تاریخی و همچنین خوانش خلاقانه قرآن در بهره‌گیری از این بافت تاریخی و علت تأثیرگذاری قرآن می‌کاود. وی به منظور بررسی راهبردهای متنی قرآن، یعنی ساختارهای ادبی آن در ایجاد جامعه اسلامی، به شرایط نزول قرآن توجهی ویژه دارد و به دنبال کشف ریشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی متن است.

۱-۴-۱. نقد روش در زمانی

شرایط نزول سوره در سه سطح قابل بررسی است: نخست جو نزول قرآن، و دوم فضای نزول سوره، و سوم سبب نزول برخی آیات. مفسران اهتمام ویژه‌ای به سبب نزول آیات قرآن نشان داده‌اند؛ ولی «فضای نزول» که مربوط به مجموع یک سوره است و «جو نزول» که مربوط به مجموع قرآن کریم است، مورد توجه مفسران قرار نگرفته و در تفاسیر مطرح نشده است. فرق سبب نزول با فضا و جو نزول به شرح زیر است:

«سبب نزول» حوادثی است که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محدوده حجاز یا خارج از آن رخ داده و همچنین مناسبت‌ها و عواملی است که زمینه‌ساز نزول یک یا چند آیه از آیات قرآن کریم بوده است.

اما «فضای نزول» که مربوط به مجموع یک سوره است، بررسی اوضاع عمومی،

اوصاف مردمی، رخدادهای و شرایط ویژه‌ای است که در مدت نزول یک سوره در حجاز و خارج آن وجود داشته است. برخی سوره‌های قرآن کریم به طور دفعی نازل شده‌اند، مانند سوره‌های حمد، انعام و نصر، و برخی دیگر به تدریج و در طی چند ماه یا چند سال نازل شده‌اند و در طی مدت نزول یک سوره، حوادثی در محدوده زندگی مسلمانان و جهان خارج رخ داده و شرایطی خاص حاکم بوده است. کشف و پرده‌برداری از این رخدادهای و شرایط و تبیین آن‌ها، فضای نزول سوره را ترسیم خواهد کرد.

«جو نزول» نیز گاهی مربوط به شرایط نزول چند سوره است و گاه به شرایط نزول همه قرآن کریم، و مراد از آن، بستر مناسب زمانی و مکانی نزول سراسر قرآن است. قرآن کریم در طی ۲۳ سال بر قلب مطهر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد. حوادثی که طی سالیان نزول قرآن در حوزه اسلامی یا خارج از قلمرو زندگی مسلمانان و حکومت اسلامی پدید آمد و شرایط و افکاری که بر آن حاکم بود یا رخدادهایی که بر اثر نزول آیات قرآن کریم در جهان آن روز پدید آمد، «جو نزول قرآن» نامیده می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱/۲۳۵-۲۳۷).

سه عنوان یادشده (شأن، فضا و جو نزول) افزون بر این تفاوت که اولی مخصوص یک یا چند آیه است و دومی مربوط به یک سوره و سومی مربوط به چند سوره یا همه قرآن، تفاوت دیگری نیز دارند. شأن نزول فقط ناظر به تأثیر یک‌جانبه رخدادهای خاص بر نزول آیات یا آیه است؛ ولی در دو مورد دیگر (فضای نزول سوره و جو نزول قرآن)، سخن از تعامل و تعاطی (تأثیر دوجانبه) فضای بیرونی با نزول سوره یا جو جهانی با نزول مجموع قرآن است؛ بدین معنا که هم فضا و جو موجود، مقتضی نزول سوره و کل قرآن بوده و هم نزول سوره و تنزل مجموع قرآن، فضا و جو را دگرگون می‌ساخت. راهیابی به معارف قرآن و دستیابی به اغراض سوره‌ها تا حدودی در گرو آگاهی به جو نزول سوره‌های مکی و مدنی، فضای نزول سوره و سبب نزول آیات آن است (همان). نویورت شرایط سه‌گانه نزول را جهت بررسی راهبردهای متنی قرآن و تأثیر گفتمان‌های حاکم بر متن قرآن بررسی می‌کند. در واقع وی از طریق بررسی‌های سبکی و محتوایی کاربرد ویژه زبان در به‌کارگیری مقداری از امکانات و احتمالات و تأکید بر آن‌ها در برابر امکانات و احتمالات دیگر را بررسی می‌کند و در این راه از ابزار اساسی سبک‌شناسی

یعنی مقایسه بهره می‌گیرد. به باور وی این مقایسه، فردیت و مستقل بودن قرآن را نمایان می‌کند. نیویورت با کاربست الگوهای نظریه کنش ارتباطی هابرماس، روند شکل‌گیری و ایجاد هویت مستقل قرآن را بررسی می‌کند.

جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل دخیل در تکوین قرآن، موضوعی است که هم از جهت تاریخی - فرهنگی و هم از جهت الهیاتی - کلامی در فهم روح حاکم بر قرآن مؤثر است. به عقیده نیویورت، سنت‌های معاصر با ظهور قرآن، نظیر سنت‌های «اعراب متقدم»، «مسیحیت» و «یهودیت»، سرچشمه‌های شکل‌گیری سنت اسلامی بوده‌اند. هرچند این اعتقاد جمع‌کثیری از محققان غربی در تحلیل متن قرآن است، اما آنچه سبب تمایز نظریات نیویورت با دیگران و جلب توجه محققان می‌شود، تحلیل دقیق متن قرآن و تبیین نحوه مواجهه قرآن با سنت‌های ذکر شده می‌باشد؛ موضوعی که در لابه‌لای پژوهش‌های دین‌شناسانه مغفول مانده و می‌تواند مقدس و مستقل بودن قرآن را مستدل سازد.

نیویورت با احصای مهم‌ترین عوامل و همچنین ارائه تصویری کلی از چگونگی فرایند شکل‌گیری قرآن و آموزه‌های کلامی - الهیاتی مندرج در آن سعی دارد نوع ساختار ادبی و روح حاکم بر مطالب و مضامین آن را شناسایی کند. روشن است که اسلام در مرحله آغازین و در مسیر تکوین تدریجی خود در عربستان، با سنت‌های «مسیحی»، «یهودی» و «سنت‌های رایج در فرهنگ جاهلی» تلاقی داشته است. این سنت‌ها به منزله بافت تاریخی اسلام، جوهره برخی از مضامین و همچنین ساختار ادبی تعالیم رسمی و آموزه‌های اسلام را شکل بخشیده‌اند. نیویورت با کاربست الگوهای نظریه کنش ارتباطی هابرماس و با تحلیل الگوهای فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی (داستان‌های قرآن) که به بیان هابرماس، بیانگر نحوه شکل‌گیری هویت و جامعه مستقل هستند، در صدد است تا نحوه شکل‌گیری جامعه مسلمان و مستقل اولیه در دوره باستان متأخر و نبوغ قرآن در مواجهه با سنت‌های پیشین را تبیین کند؛ بدین جهت که برخی محققان، منابع مقوم قرآن را این سنت‌ها دانسته‌اند و توجهی به نحوه رویارویی قرآن با این سنت‌ها، موضوعی که به عقیده نیویورت بیانگر استقلال و یگانگی قرآن است، ندارند.

۵-۱. نظریه کنش ارتباطی هابرماس

به عقیده هابرماس، روح حاکم بر کنش ارتباطی، اشتراک معناست که به مثابه نوعی تفاهم میان فرستنده و گیرنده پیام به وجود می‌آید. در سایه این تفاهم که می‌تواند نوعی همدلی به شمار آید، نقطه‌ای از اشتراک معنایی شکل می‌گیرد که بر پایه آن، کنش‌های اجتماعی که نیازمند نوعی توافق هستند، پدیدار می‌شوند (بشیر، ۱۳۹۵: ۲۱۲). به همین دلیل، تأکید می‌شود که بر مبنای این نظریه، «کنشگران برای رسیدن به یک درک مشترک از طریق استدلال، وفاق و همکاری با یکدیگر، ارتباط متقابل برقرار می‌کنند» (مه‌دوی و مبارکی، ۱۳۸۵: ۲).

هابرماس در ظهور و بروز روابط، سه نوع شناخت را مدنظر قرار می‌دهد: ۱. شناخت تحلیلی - تجربی؛ ۲. شناخت تاریخی - هرمنوتیکی؛ ۳. شناخت انتقادی. در دیدگاه هابرماس، شناخت تحلیلی - تجربی بر روی درک ویژگی‌های قانونمند جهان مادی متمرکز می‌شود، شناخت تاریخی - هرمنوتیکی به درک معنا به ویژه از طریق تفسیرهای متون تاریخی اختصاص یافته است و شناخت انتقادی به آشکار ساختن شرایط محدودیت و تسلط می‌پردازد (بشیر، ۱۳۹۵: ۲۱۶).

در نظریه کنش ارتباطی هابرماس، دو مفهوم جهان‌زیست و نظام وجود دارند که در حقیقت، تکمیل‌کننده نگاه وی در نظریه کنش ارتباطی‌اند. جهان‌زیست شامل حوزه‌ای از تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل ارتباطی است که به طور اساسی قابل درک و ذاتاً آشنا هستند. این تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل اجتماعی، پایه‌ای برای تمام تجربیات زندگی به شمار می‌روند (مه‌دوی و مبارکی، ۱۳۸۵: ۱۲).

ترنر^۱ معتقد است که از نظر هابرماس، جهان‌زیست به مثابه منبعی از الگوهای تفسیری است که به لحاظ فرهنگی، قابل انتقال و از نظر زبانی، سازمان‌یافته می‌باشند (بشیر، ۱۳۹۵: ۲۲۰).

ریتزر^۲ هم در این زمینه معتقد است که جهان‌زیست، جهانی است که در سطح خردتری در آن، کنشگران ضمن ارتباط با یکدیگر، در مورد امور مختلف به تفاهم

1. Jonathan H. Turner.

2. George Ritzer.

می‌رسند (همان).

هابرماس در مورد الگوهای تفسیری خود به سه نوع الگو در این زمینه معتقد است که در درون جهان‌زیست وجود دارند و عبارت‌اند از:

۱. الگوهای فرهنگی - تفسیری نمادین: الگوهای تفسیری که به فرهنگ یا نظامی از نمادها توجه دارند؛

۲. الگوهای اجتماعی - نهادی: الگوهایی که متعلق به جامعه یا نهادهای اجتماعی هستند؛

۳. الگوهای شخصیتی: الگوهایی که به شخصیت‌ها مربوط می‌شوند. ترنر معتقد است که این سنخ‌شناسی از دیدگاه هابرماس با نیازهای کارکردی مطابقت دارد که عبارت‌اند از:

۱. نیاز به محافظت از الگو؛

۲. نیاز به همبستگی و انسجام اجتماعی؛

۳. نیاز به جامعه‌پذیری برای شکل‌گیری هویت.

با چنین تحلیلی، هابرماس اعلام می‌کند که سه مؤلفه جهان‌زیست، یعنی فرهنگ و جامعه و شخصیت، با بازتولید نیازهای اجتماعی - فرهنگی می‌توانند با همبستگی و انسجام اجتماعی و شکل‌گیری شخصیت از طریق کنش ارتباطی مطابقت داشته باشند (همان: ۲۲۰-۲۲۱). نیورت در کتاب خود، متن مقدس، شعر و شکل‌گیری جامعه اسلامی^۱ دقیقاً سه الگوی مطرح‌شده از سوی هابرماس را در شکل‌گیری جامعه و ایجاد جامعه‌ای متحد از سوی مسلمانان اولیه بررسی نموده است. فصل اول کتاب وی با عنوان «مشرکان و ساختارهای موحدانه»^۲ به الگوهای فرهنگی و اجتماعی رایج در بافت نزول قرآن و تغییر آن‌ها به الگوهای موحدانه اختصاص دارد. در فصل دوم با عنوان «قرآن آیینی و ظهور جامعه»^۳ چگونگی کاربست آیین‌ها در قرآن را برای ایجاد جامعه مسلمان بررسی می‌کند و در نهایت، در فصل سوم با عنوان «شخصیت‌های داستانی قرآن و

1. *Scripture, poetry and the making of a community.*

2. *Pagan and Monotheistic Frameworks.*

3. *The Liturgical Quran and the Emergence of the Community.*

انجیل»^۱ عملکرد و کاربرد داستان‌های قرآن را در مقایسه با انجیل مدنظر قرار می‌دهد. نخستین الگوی مورد اشاره هابرماس، یعنی الگوهای فرهنگی و اجتماعی، مؤلفه‌ای است که نوپورت در بررسی چگونگی تغییر نظام قبیله‌ای اعراب به جامعه‌ای مبتنی بر تقوا و ارزش‌های الهی از آن بهره می‌برد.

رویکرد نوپورت در مطالعات قرآنی، توجه به این موضوع مهم است که وی قرآن را به عنوان سندی برای ظهور هویت یک جامعه جدید و نه به عنوان پذیرش مسیحیت از سوی اعراب متقدم بررسی می‌کند.

۱-۵-۱. الگوی فرهنگی - تفسیری

برای نمونه، نوپورت در بررسی الگوهای فرهنگی - تفسیری، در مقاله «از الگوی قبیله‌گرایی تا الگوی تعهد الهی؛ شکل‌گیری مجدد آرمان‌های اعراب مشرک در قرآن بر اساس الگوهای انجیل»^۲ روند تغییر الگوهای مشرکانه را در قرآن با روش در زمانی، سوره‌نگر و نیز توجه به بینامتنیت‌های متن با متون دیگر بررسی می‌کند. در این مقاله، نوپورت سیر تاریخی و گفتمانی قرآن برای تغییر در الگوی مشرکانه تفاخرات قبیله‌ای و تبدیل آن به ارزش‌های الهی و فردی مبتنی بر تقوا را تحلیل می‌کند.

۱-۵-۱.۱. اوایل دوران مکی

نوپورت برای بررسی در زمانی سوره‌های قرآن در میان سوره‌های اوایل دوره مکی، سوره کوثر را به عنوان نخستین سوره‌ای که به موضوع از بین بردن تفاخرات قبیله‌ای پرداخته است، مورد بررسی قرار می‌دهد. وی می‌نویسد:

«سوره کوثر از قدیمی‌ترین سوره‌های قرآن است که به بحث تفاخرات به طور غیرمستقیم پرداخته است. این سوره مایه تسلی پیامبر ﷺ، آن هم به احتمال زیاد به منظور مبرا نمودن پیامبر ﷺ از تهمت قطع ارتباط با وی و یا به دلیل نداشتن فرزند پسر بود. در این سوره، مزیت الهی کوثر برتر از مزیتی است که ریشه در تبار و اصل و نسب دارد و جبران معنوی دانسته می‌شود» (Neuwirth, 2014: 56).

1. Narrative Figures Between the Bible and the Quran.
2. From tribal genealogy to divine covenant: Quranic re-figuration of pagan Arab ideals based on Biblical models.

۱-۵-۲. اواسط دوران مکی

در اواسط دوره مکی، روابط نسبی با جهت‌گیری به سمت کتاب مقدس، بافت وسیع‌تری می‌یابد. اعراب با انتخاب بیت‌المقدس به عنوان قبله، از سنت‌ها و عقاید محلی مکه فاصله گرفتند. در قرآن، شخصیت‌های انجیل تبدیل به الگوهای شدند که برای مشکل نسب حائز اهمیت بودند. روابط نسبی در میان اعراب اهمیت بسیاری داشت و دست کشیدن از طایفه مشرک رسوایی بود. با این حال، قرآن از مسلمانان می‌خواهد که دقیقاً همین‌گونه عمل کنند؛ یعنی خویشاوندانی را که مایل نبودند دین اسلام را بپذیرند، رها کنند. در این موارد، رها کردن دوستان و خویشاوندان، عملی بافضیلت محسوب می‌شد؛ عملی که با کمک موارد مشابه و تمثیل‌های انجیل توجیه و حمایت می‌شد. قرآن حضرت ابراهیم علیه السلام را الگوی اعراب معرفی کرد؛ کسی که با هجرت از زادگاهش هاران، از طایفه مشرک خود دست کشید. وی در ادامه به دو داستان رنج و سختی و آزمایش دشوار حضرت ابراهیم علیه السلام در آیات ۸۳ تا ۹۸ و ۹۹ تا ۱۱۱ سوره صافات اشاره می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد:

«هجرت حضرت ابراهیم علیه السلام، هم از مردم و هم از پدرش، به منزله انکار اصل وفاداری به طایفه بر اساس نسبت است. نمی‌توان در مورد اهمیت ترک وفاداری حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به طایفه‌اش گزافه‌گویی نمود. حقیقت این است که قدیمی‌ترین آثار مفسران یهود، پیش از این، به ترک بت‌پرستی حضرت ابراهیم علیه السلام که در سرزمینش رواج داشت، به عنوان دلیل ترک طایفه‌اش اشاره کرده‌اند. با این حال، فقط در قرآن شخصیت پدر به عنوان تنها فردی که پسر از او روی گردانید، مجزا شده است. حضرت ابراهیم علیه السلام با تسلیم محض در برابر خدا، پیوندهای ژنتیکی را تضعیف می‌کند و به عنوان الگوی معنوی مورد پذیرش امت معرفی می‌شود» (Ibid.: 61).

۱-۵-۳. دوران مدینه

داستان قربانی کردن حضرت ابراهیم علیه السلام پس از هجرت، قرائت و تفسیر جدیدی می‌یابد که ضمن آن به طور برجسته به مباحث دوران مدینه در مورد بنا نهادن کعبه و برپایی مراسم حج می‌پردازد. هجرت این امت از مکه به مدینه در سال ۶۲۲ م.، نشان‌دهنده تغییر و تحولی مهم است. در دوران مدینه، بسیاری از مناسبات و روابط

قدیمی در مکه، بُعد مذهبی - سیاسی جدیدی به خود می‌گیرد. در مدینه، پیامبر ﷺ و مخاطبانش خود را در جامعه‌ای می‌دیدند که از نظر اعتقادی، دشوار و پرمسئولیت بود و گروه ممتاز و ویژه آن یعنی یهودیان ادعا می‌کردند که میراث انجیل - که تا این لحظه، ثروت فکری جهانی محسوب می‌شد - ماترکشان بوده و بنابراین متعلق به آنهاست. در این محیط، حکایت قربانی کردن از اهمیت مذهبی - سیاسی خاصی برای امت قرآن برخوردار بود؛ به ویژه داستان قربانی کردن - که هم برای یهودیان و هم برای مسیحیان از اهمیت زیادی برخوردار بود - می‌بایست در آن تجدیدنظر می‌شد (Ibid.: 69).

۱-۶. بینامتنیت

تحلیل‌های در زمانی نویورت، در واقع با هدف تبیین بینامتنیت‌های قرآن با متون مقدس پیشین و نیز بیان تفاوت‌هاست. وی قرآن را متنی منسجم و دارای پیوستگی معنایی می‌داند که باید با لحاظ مؤلفه‌های بینامتنیت درونی و بیرونی به تحلیل آن پرداخت. موضوع مهم در این‌گونه تحلیل، آشکار ساختن استقلال و هویت منحصر به فرد متن است. وی می‌نویسد:

«علاوه بر توجه به بینامتنیت‌های درونی متن، باید به بینامتنیت قرآن با کتاب مقدس نیز توجه کرد» (Ibid.: xxi).

چرا که قرآن متنی دارای هژمونی و ایدئولوژی است که در تعامل با مخاطبان و طی فرایند ارتباطی و در پاسخ به سؤال‌ها و مسائل مطرح در جامعه شکل یافته و تبیین نحوه ظهور قرآن، راهی جهت اثبات استقلال و خلاقیت این کتاب مقدس است. نویورت در این اشاره بینامتنی که به مقایسه قرآن و متون مقدس پیشینش می‌پردازد، از راهبرد مقایسه برای بیان تفاوت‌ها بهره می‌گیرد. ساده‌ترین راه برای آشنایی با ماهیت یک متن مقدس، مقایسه آن با سایر متن‌هاست. راهبرد مقایسه به لحاظ نظری مبتنی بر این دیدگاه ساختارگراست که یک جمله همواره معنای خود را از تفاوت با جمله‌های دیگری که گفته شده‌اند یا می‌توانستند گفته شوند، به دست می‌آورد. برای اجرای این راهبرد، محقق این پرسش‌ها را مطرح می‌کند: متن مورد مطالعه چه تفاوت‌هایی با سایر متن‌ها دارد؟ و پیامدهای این تفاوت‌ها چیست؟ (یورگسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۴۲).

نویورت در تحلیل روند شکل‌گیری مفهوم تقوا به بینامتنیت در آیات ۹۹ تا ۱۱۱ سوره صافات اشاره کرده است. وی می‌نویسد:

«در این آیات برای بار دوم، اثبات وفاداری ابراهیم علیه السلام به میثاق الهی به جای میثاق خانوادگی برجسته می‌شود. در این آیات، دو موضوع که در انجیل نیز مطرح شده است، توسط قرآن اصلاح می‌شود: در آیه ۱۰۲ سوره صافات تمایل پسر به قربانی شدن، حضرت ابراهیم علیه السلام را از این تقصیر مبرا می‌سازد که به اشتباه پسرش را برای قربانی کردن به جهت اثبات وفاداری خود به پروردگار آماده می‌کند. بنابراین یک شخصیت نبوی محترم از دخالت داشتن عمدی در آنچه می‌توانست عملی ظالمانه قلمداد شود تبرئه می‌شود» (Neuwirth, 2014: 63).

همچنین تأکید قرآن بر پذیرش توأم با آرامش و سکوت این رنج از سوی پسر را - که فاقد هر گونه جنبهٔ دراماتیک است - نیز می‌توان دلیلی بر انکار جایگاه رفیع و اسطوره‌ای مصیبت و ابتلا به عنوان عملی نجات‌بخش، مانند رنج و اندوه حضرت عیسی علیه السلام در اواخر عمرش دانست.

در اینجا نیز بیان تفاوت‌های قرآن با متون مقدس پیشین، منجر به آشکار شدن استقلال آن و همچنین عملکرد متن برای ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر تقوا و ارزش‌های الهی و نه روابط خانوادگی و قبیله‌ای می‌گردد. در قرآن، داستان آزمایش سخت حضرت ابراهیم علیه السلام در جهت تبیین روابط مبتنی بر تقوا بیان، و بدین رو، نسب‌شناسی ژنتیکی تضعیف شده است.

۱-۶-۱. نقد

نویورت با سبک‌شناسی ساختارها و بررسی در زمانی مضامین قرآن، سعی در بازیابی سیر تاریخی از دست‌رفته در مصحف دارد. دستیابی به سیر تاریخی، بینامتنیت سوره‌های قرآن را که در مصحف مفقود است، آشکار خواهد کرد. عنصر بینامتنیت، بیانگر پیوندهای متعدد و متکثر میان دو یا چند متن است و آگاهی از این پیوندها به فهم بهتر متن کمک می‌کند. بینامتنی بر این نکته تأکید دارد که هر اثر ادبی مکالمه‌ای با دیگر آثار است. نویورت در بررسی‌های بینامتنی‌اش، قرآن را کتاب مقدس مستقلی می‌داند که به دلیل ویژگی‌های بلاغی‌اش، از شکل و محتوای معاصرش در جهت

اهداف الهیاتی خود بهره برده و به خوانشی خلاقانه از آن‌ها پرداخته است. وی از طریق دستیابی به سیر تاریخی متن و در نتیجه بررسی‌های بینامتنی، قرآن را متن مقدس و پویا در فضای تاریخی باستان متأخر معرفی می‌کند. در تحلیل متن بر طبق روش نقد ادبی، تقابل‌های ضمنی هیچ متنی را بدون رجوع به بافت فرهنگی پیرامون آن نمی‌توان دریافت؛ زیرا فرهنگ نه در تنگنای روابط درون‌متنی، بلکه در طول زمان و در بستری به پهنای تعاملات اجتماعی یا همان گفتمان شکل می‌گیرد. بنابراین فرهنگ با برانگیختن تقابل‌های بینامتنی، در واقع شرایط متنیت هر متنی را فراهم می‌کند و خود وابسته به هیچ متن خاصی نیست. به دیگر سخن، درک مفهوم متنیت در گرو تشخیص تقابل‌های بینامتنی است و شناسایی این تقابل‌ها در گرو آگاهی از بافت فرهنگی است. بینامتنیت در این شیوه تحلیل متن، تنها به منظور تعیین تقدم و تأخرها نیست، بلکه به مدد آن می‌توان تأثیر گفتمان‌های رایج بر متن و نیز استقلال متن را بررسی کرد (صافی پیرلوجه، ۱۳۹۴: ۸۷).

۷-۱. فراگفتمان

مؤلفه دیگری که نیورت برای هویدا ساختن استقلال قرآن بدان توجه می‌کند، فراگفتمان‌های قرآنی است. در قرآن حتی یک سوره را نمی‌توان یافت که از یک گفتمان یا گفتمان‌های متعدد و متنوع برخوردار نباشد. اما گفتمان‌ها ریشه در متاگفتمان‌ها یا فراگفتمان‌هایی دارند که بر همه این گفتمان‌ها سایه انداخته و منشأ و مصدر آن‌ها به شمار می‌آید (بشیر، ۱۳۹۵: ۲۴۰).

نیورت می‌نویسد:

«برخلاف چارچوب هر نمایشنامه داستانی، سراسر قرآن به سان یک فراسخن است. از این گذشته، سخن قرآن محدود به ابلاغ شفاهی یک پیام به شنوندگان نیست، بلکه اغلب یک فراگفتمان است؛ سخنی درباره سخن، توضیح و تکمله‌ای درباره خود پیام قرآن یا درباره سخن دیگران» (نیورت، ۱۳۹۳: ۸۶).

قرآن کریم با طرح این گفتمان و فراگفتمان‌ها، انسان را به طور مستمر با گفتمان و اندیشه گفتمانی و سیر و تحول گفتمان‌ها و در حقیقت، سنت‌ها و اصول حاکم بر

جهان آشنا می‌سازد و او را وادار به فکر کردن و غنی‌سازی اندیشه می‌کند. از مهم‌ترین فراگفتمان‌های قرآنی می‌توان به فراگفتمان‌هایی نظیر: فراگفتمان خلقت انسان (تکوینی)، فراگفتمان نزول وحی (وحیانی)، فراگفتمان ولایت و امامت (ولایی)، فراگفتمان مودت و پیروی (خانوادگی و اهل بیت) و فراگفتمان آخرت (قیامت) اشاره کرد (بشیر، ۱۳۹۵: ۲۴۱).

به عقیده نویورت، مؤثرترین استدلال جهت بی‌ارزش ساختن ساختار قبیله‌ای در وضعیت بحرانی، ترسیم آینده و معاد در قرآن بود. قرآن جایگاه رفیع فرد در طایفه را در روز قیامت بی‌اهمیت کرد. وی در تبیین چگونگی قدرت‌زدایی از نظام قبیله‌ای و جایگزینی مسئولیت‌پذیری فردی با مسئولیت‌پذیری جمعی در اوایل دوره مکی، گفتمان معاد را مورد توجه قرار می‌دهد و سوره عبس را متضمن داستانی می‌داند که تصویر معکوسی از وحدت و یکپارچگی طایفه‌ای را ترسیم می‌کند (Neuwirth, 2014: 57).

رویکرد مهم در مطالعات قرآنی نویورت، توجه به این موضوع مهم است که وی قرآن را به عنوان سندی برای ظهور هویت یک جامعه جدید و نه به عنوان پذیرش مسیحیت از سوی اعراب متقدم بررسی می‌کند. در این رویکرد، وی سعی دارد چگونگی شکل‌گیری جامعه مسلمان در دوره باستان متأخر را تبیین کند. لیکن بررسی‌های نویورت در تحلیل گفتمان‌ها و فراگفتمان‌های قرآن مستوفی و کامل نبوده است. وی به فراگفتمان‌های ولایت، مودت و امامت که نقش کلیدی در ایجاد کنش ارتباطی قرآن دارند، توجه نکرده است.

۲. روش تحلیل گفتمان هابرماس و تمایز آن با روش نویورت

روش تحلیل گفتمان هابرماس، متکی بر کنش‌های زبانی است. هابرماس سه جهان را مدنظر قرار می‌دهد: جهان عینی یا جهان خارجی امور و چیزها، جهان ذهنی یا جهان درونی عواطف و اندیشه‌ها، و جهان اجتماعی یا جهان هنجاری ارزش‌ها و هنجارهایی که به شیوه‌ای بین‌الذهانی تعیین شده‌اند. او معتقد است که هر کنشگری با این سه جهان در رابطه است و باید بتواند اعتبار سخن خود را در رابطه با هر سه جهان اثبات کند؛ یعنی در هر گفتگو سه نوع ادعای اعتبار وجود دارد: «حقیقی بودن» یعنی آنچه

می‌گوید، مطابق با جهان عینی است و حقیقت دارد؛ «صدق» یعنی آنچه می‌گوید، با جهان ذهنی او مطابق است و قصد فریب شنوندگان را ندارد؛ «صحت» یعنی در چارچوب هنجارهای موجود، گوینده حق دارد چنین سخنی بگوید، یعنی توسل او به هنجارها توسلی مشروع و قابل قبول است.

همچنین از آنجا که در مفهوم کنش ارتباطی، زبان به عنوان واسطه اصلی ارتباط در نظر گرفته می‌شود، ادعای چهارمی نیز مطرح است؛ فهم‌پذیری، یعنی آنچه می‌گوید، معنا دارد و از قواعد صرفی و نحوی مشخصی تبعیت می‌کند. این ادعاهای اعتباری در پس هر نوع ارتباطی نهفته است و تمامی افراد شرکت‌کننده در ارتباط، لاجرم مدعی این اعتبارها هستند (رضانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۳۹).

هابرماس برای تدوین نظریه خود به جای تحلیل جنبه‌های واج‌شناسانه، نحوی و معناشناسانه زبان مانند کارهای چامسکی، به تحلیل جنبه‌های کاربردی یا پراگماتیک زبان توجه نشان داده و با استفاده از دیدگاه متأثر از فلسفه زبانی ویتگنشتاین متأخر، به بررسی کنش‌های گفتاری می‌پردازد. وی با روش‌شناسی بسترگرای ساختارگرایانه، علاوه بر زمینه‌های اجتماعی، ساختارهای فرهنگی را نیز دخیل می‌داند. رویکرد وی در عقلانیت ارتباطی، ساختارگراست و پدیده را در آن ساختار بررسی می‌کند (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۹۳-۳۹۵). نویورت نیز مانند هابرماس، بیش از تحلیل‌های نحوی و صرفی به تحلیل‌های ساختاری و سبکی می‌پردازد و به مواردی نظیر هم‌نشینی و جانشینی، تقدیم و تأخیرهای واژگان و... نمی‌پردازد؛ ولی تفاوت وی با هابرماس، در معیار هابرماس در عقلانیت ارتباطی و برای ایجاد ارتباط آزاد و رهاست. معیاری که او می‌تواند ارائه دهد، چنان که خود اشاره می‌کند، بر اساس فرهنگ عمومی و توده‌ای است که در آن فرهنگ مشخص می‌شود. یکی از بزرگ‌ترین انتقادهایی که بر مکتب انتقادی هابرماس وارد است، انتقاد از جهت‌گیری فرهنگ نوین است که در این صورت، عقلانیت ارتباطی با عقل عرفی مرتبط می‌شود؛ چرا که عقلانیت ابزاری، هنگامی که با حذف مراتب عالی عقل، بنیان‌های معرفتی خود را از دست می‌دهد، صدر و ذیل آن در دامن عقل عرفی که پایین‌ترین و نازل‌ترین لایه آگاهی بشری است، قرار می‌گیرد؛ یعنی عرف، هم جهت‌گیری‌ها و هم بنیان‌های آن را مشخص می‌کند و عقل عرفی واقعیتی

را که نه بر اساس روش‌های شهودی یا منطقی، بلکه در روش‌های چارچوب معادلات اقتدار اجتماعی وجود دارد، به دست کسانی رقم می‌زند که وسایل ارتباط جمعی را در دست دارند. هدف هابرماس ارائه الگویی است که نشان دهد عقلانیت چگونه در تعاملات اجتماعی عادی، جلوه‌گر است. وی عقلانیت را برساخته اجتماعی می‌داند (عباسپور، ۱۳۹۰: ۵۵)؛ در حالی که نویورت عقلانیت را پدیده‌ای عرفی و برساختی اجتماعی نمی‌داند. نویورت می‌کوشد تا نحوه شکل‌گیری عقلانیت متعالی را در بستر زبان و ارتباط زبانی تبیین کند.

نویورت در این راستا با کاربرست روش در زمانی و سوره‌نگر خود و الگوی هابرماس، به تبیین فرایند ارتباطی قرآن می‌پردازد. وی هرچند از الگوهای هابرماس در تبیین چگونگی شکل‌گیری جامعه اسلامی بهره برده است، اما معیار هابرماس را نمی‌پذیرد و با اشاره به فراگفتمانی بودن قرآن، آن را حقیقتی می‌داند که گرچه از گفتمان‌ها بهره برده است، ولی برساخته اجتماعی نیست و لذا می‌کوشد تا با تحلیل‌های زبانی و فرمی و محتوایی آن، نحوه شکل‌گیری حقیقت نفس‌الامری قرآن را تبیین کند؛ چرا که زبان، نقش اساسی در خلق حقیقت دارد و قرآن به خوبی از این مؤلفه برای ایجاد ارتباط با مخاطبانش بهره برده است. زبان در قالب گفتمان حقیقت را خلق می‌کند و به همین دلیل با تغییرات و تحولات زبانی، گفتمان‌ها نیز تغییر می‌یابند و بر همین اساس، نگاه به واقعیت و حقیقت موجود در جهان تغییر می‌یابد. زبان سازنده این تغییر است و گفتمان نیز شکلی از بازنمایی زبان و محصول زبان است (بشیر، ۱۳۹۷: ۱۲۱).

در واقع، نویورت با تفکیک بین حقیقت و واقعیت، به تحلیل گفتمان قرآن می‌پردازد. این تفکیک می‌تواند پارادوکس مربوط به حقیقت در تحلیل گفتمان را به شکلی مطلوب حل نماید. به عبارت دیگر، هرچند به حقیقت مطلق و نفس‌الامری قائل هستیم، اما بسیاری از مسائل جهان، مواردی نمودی هستند که انسان به شکل خاص آن‌ها را تلقی کرده و مورد شناسایی قرار می‌دهد و لذا به مثابه واقعیت، بازنمایی می‌شوند. تحلیل گفتمان ناظر به تغییرات زبانی و تلقی انسان از مسائل پیرامونی است (همان: ۱۲۲).

نظریه کنش ارتباطی هابرماس و رویکرد نویورت در کاربرست این نظریه، هر دو

دارای نقص بوده و کامل و مستوفای نیستند. آن‌ها به این موضوع توجه نکرده‌اند که گفت‌وگوهای قرآنی فقط به دنبال تفاهم میان عناصر ارتباطی نیستند، بلکه فراتر از آن به دنبال هدایت همه عناصر درگیر در این ارتباط هستند.

نتیجه‌گیری

روش نویورت در تبیین جایگاه مستقل قرآن، در زمانی و سوره‌نگر است. وی بدین شکل و با بررسی الگوهای نظریه‌کنش ارتباطی هابرماس در ایجاد ارتباط، قرآن را متنی پویا و فعال در دوره تاریخی شکل‌گیری‌اش معرفی می‌کند. او با اشاره به بینامتنیت‌های متن و ابعاد فراگفتمانی قرآن، آن را متنی در تعامل با بافت و نه برآمده از بافت معرفی می‌کند و با بررسی چگونگی دستیابی متن به اهداف الهیاتی‌اش، ابداع‌ها و خلاقیت قرآن در مواجهه با سنت‌ها و نمادهای معاصرش را تبیین می‌کند. وی قرآن را کتاب مقدس مستقلی می‌داند که به دلیل ویژگی‌های بلاغی‌اش، از شکل و محتوای معاصرش در جهت اهداف الهیاتی‌اش بهره‌برده و به خوانشی خلاقانه از آن‌ها پرداخته است. بنابراین اگر مجموعه اطلاعات و حتی ساختار دینی مثل اسلام و کتاب مقدسی مثل قرآن با داده‌ها و تبیین‌های ادیان و فرهنگ‌های دیگر مشابهت داشته باشد و یا حتی به تعبیر برخی محققان، از آن‌ها وام گرفته شده باشد، مسئله مهمی نیست؛ بلکه مهم در این رویکرد، میزان کارکرد و تأثیربخشی این داده‌ها و تبیین‌های همسوسده با اهداف قرآن و در ساخت جدید بر روح و روان مؤمنان به شکل فردی و تأثیر این داده‌ها و تبیین‌ها در تحکیم و قاعده‌مند کردن روابط اجتماعی است. رویکرد نویورت به قرآن هرچند بیانگر استقلال قرآن از کتب مقدس پیشین و سنت‌های رایج در دوره تاریخی‌اش است، لیکن در برخی موارد دچار خلط شده است.

کتاب‌شناسی

۱. بشیر، حسن، *تحلیل گفتمان دینی؛ مبانی نظری*، قم، لوگوس، ۱۳۹۷ ش.
۲. همو، *کاربرد تحلیل گفتمان در فهم منابع دینی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵ ش.
۳. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، *دلائل الاعجاز فی القرآن*، ترجمه و تحشیه سیدمحمد رادمنش، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش.
۴. جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء، ۱۳۹۰ ش.
۵. چندلر، دانیل، *مبانی نشانه‌شناسی*، ترجمه مهدی پارسا، زیر نظر فرزانه سجودی، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۷ ش.
۶. خامه‌گر، محمد، *ساختار هندسی سوره‌های قرآن*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۶ ش.
۷. رضوانی، عادل، مصطفی قادری، و محسن ایمانی نائینی، «بررسی تحلیلی مبانی تربیت اخلاقی هابرماس و نقد آن از دیدگاه اخلاق قرآنی»، *فصلنامه مطالعات قرآنی*، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۷ ش.
۸. صافی پیروجه، حسین، «نقد ادبی: از تأویل اثر تا تحلیل متن»، *فصلنامه نقد ادبی*، سال هفتم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۴ ش.
۹. صفوی، کورش، *فرهنگ توصیفی مطالعات ادبی*، تهران، علمی، ۱۳۹۵ ش.
۱۰. عباسپور، ابراهیم، «بررسی روش‌شناسی نظریه "کنش ارتباطی" هابرماس با رویکرد انتقادی»، *فصلنامه معرفت فرهنگی/اجتماعی*، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، بهار ۱۳۹۰ ش.
۱۱. عزیز، فهیم، *دانش تفسیر در سنت یهودی-مسیحی*، ترجمه علی نجفی‌نژاد، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۲ ش.
۱۲. قاضی، و داد، و مستنصر میر، «ادبیات و قرآن»، ترجمه حسین خندق‌آبادی و همکاران، *دائرة المعارف قرآن*، تهران، حکمت، ۱۳۹۲ ش.
۱۳. قائمی‌نیا، علیرضا، *بیولوژی نص؛ نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
۱۴. موتنگمری وات، ویلیام، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان؛ تفاهمات و سوء تفاهمات*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۱۵. مهدوی، محمدصادق، و محمد مبارکی، «تحلیل نظریه کنش ارتباطی هابرماس»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، سال دوم، شماره ۸، بهار ۱۳۸۵ ش.
۱۶. نیورت، آنجلیکا، «دو چهره از قرآن؛ قرآن و مصحف»، ترجمه مهدی عزتی آراسته، *تفسیر اهل بیت (علیهم‌السلام)*، سال دوم، شماره ۱ (پیاپی ۳)، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ش.
۱۷. واعظی، احمد، *نظریه تفسیر متن*، چاپ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲ ش.
۱۸. هابرماس، یورگن، *نظریه کنش ارتباطی*، ترجمه کمال پولادی، تهران، مؤسسه ایران، ۱۳۸۴ ش.
۱۹. یورگنسن، ماریان، و لوئیز فیلیپس، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه جلیلی، تهران، نی، ۱۳۸۹ ش.
20. Neuwirth, Angelika, "Locating the Qur'an in the Epistemic Space of Late Antiquity", in: Andrew Rippin, Roberto Tottoli (Eds.), *Books and Written Culture of the Islamic World*, Brill, 2015.
21. Id., "Qur'anic Studies and Philology: Qur'anic Textual Politics of Staging, Penetrating, and Finally Eclipsing Biblical Tradition", in: Angelika Neuwirth, Michael A. Sells (Eds.), *Qur'anic Studies Today*, Routledge, 2016.
22. Id., *Scripture, Poetry and the Making of a Community*, US, Oxford University Press, 2014.